

انسان و اسطوره

پی‌یر گریمال و دیگران

گردآوری و ترجمه: دکتر ابوالقاسم اسماعیل پورمطلق

عضو هیأت علمی دانشگاه شهید بهشتی

(مجموعه‌ی آرش ۱۱)

فهرست

۶	یادداشت مترجم
۷	انسان و اسطوره
۲۷	اسطوره و دیدگاه‌ها
۱۱۹	حماسه‌ی گیل‌گمش
۲۰۵	اسطوره‌ی ایزیس و اُزیریس
۲۶۵	میترا در باستان‌شناسی ایران
۲۷۷	پیدایش جهان در اساطیر سرخپوستان
۳۰۵	شعر و جا دو
۳۱۹	درآمدی بر دین و هنر ژاپن
۳۸۱	دفعنامه‌ی گیاهخواری
۳۹۷	اسناد کوه مغ

در آغاز سده کنونی اسطوره‌شناسان متخصص می‌خواستند متقاعدمان کنند که اسطوره به مرحله ویژه‌ای از تفکر ابتدایی انسان یعنی اندیشه انسانی مربوط است. آنان می‌گفتند که ذهن انسان، پیش از آنکه از طریق خرد محسوس شود، جهان را میدانگاه تضاد نمایشوار میان خواست‌های گوناگون می‌پنداشت. اسطوره‌شناسان با یکسونگری اظهار می‌داشتند که هر جامعه انسانی در مسیر تحول تاریخی‌اش ناگزیر بود دوره پیش از منطقی‌گرایی را که طی آن اسطوره شیوه عادی تفکر به شمار می‌رفت، پشت سر گذارد. پس از این مرحله، «عصر فلاسفه» فرا رسید که «عصر دانشمندان»، کاشفان حقایق خردگرا و عینی را به دنبال داشت.

این نگرش که بعدها آموزه‌ای رایج و رسمی گردید، محصول اثبات‌گرایی^۱ و در مرحله‌ای دورتر، محصول عصر روشنگری^۲ بود. چنین گمان می‌رفت که برای بررسی اساطیر، باید خطاها و نادانی‌های انسان را برشمرد، کاری که چون ورق زدن مجموعه تصاویر یک عصر سپری شده، گاه بازدارنده و گاه اندوهبار می‌نماید.

تاریخ‌نگاران اندیشه انسانی نسل گذشته یا دو نسل پیشین با این نمودار فکری، دیگر سیر آشتی نداشتند. اسطوره امروز دیگر آن شیوه تفکر نیست که برای جوامع ابتدایی مقدر شده بود. اگر هر یک از ما این موضوع را با دقت و با جدیت بررسی کنیم، ناگزیر به این نتیجه خواهیم رسید که اسطوره با اندیشه روزمره ما بسیار بیگانه است و از این گذشته، با تفکر علمی اساساً در تضاد قرار دارد.

۱. Positivism: آموزه‌ای فلسفی که می‌گوید دریافت‌های حسی تنها مبنای قابل قبول دانش انسان و اندیشه قاطع اوست. این آموزه در منطق و اخلاق نیز کاربرد داشت. م.

۲. Enlightenment: جنبشی فلسفی در سده ۱۸ م. که با دیدی خردگرا، آموزه‌های پذیرفته شده پیشین را به باد انتقاد می‌گرفت. از پیشروان این جنبش، ولتر، دیوید هیوم، دیدرو و پوپ را می‌توان ذکر کرد. م.

هدف اسطوره و علم هر دو تبیین جهان و تفهیم پدیده‌های آن است. اسطوره، همانند علم، درصدد است که انسان را به گونه‌ای مجهز کند که بر کیهان تأثیرگذار باشد و به او اطمینان دهد که مالک مادی و معنوی آن است. اسطوره در این کیهان حادث که بسیار مبهم و رازگونه می‌نماید، معرف عنصر انسانی است. ابرهای آسمان، پرتو خورشید، توفان‌های دریایی و همه عوامل فوق انسانی همانند آن، به محض آنکه دارای حساسیت، مقصود و انگیزه‌ای شوند که هر فرد، روزانه آن را تجربه می‌کند، از هیبت جبروتی و ترسناکشان کاسته می‌شود. اما می‌توان بحث کرد که «توجیهات» مفروض سست و نادرست است. با وجود این، اگر اسطوره نادرست باشد، آیا «حقایق» علمی که مقدر شده است همواره جانشین اسطوره شوند، نیز چنین نیستند؟ اسطوره و حقایق موقتی علم تنها برداشت‌های گوناگون حقیقت‌اند، حقیقتی به مثابه پیچیده‌ترین معما که حتی پس از دستاوردها و کشفیات بسیار هنوز بر ما پوشیده است. اگر بپذیریم که پیشرفت علمی گامی است که دانشمندان را از خطایی به خطای دیگر رهنمون می‌شود، پس، همین قرابت طبیعی میان توجیهات ابتدایی اسطوره‌ها و بسیاری از نظریه‌های نوین وجود دارد. چنان که می‌دانیم، اینها فقط فرضیات موجودی هستند که ناگزیر روزی باید به دست فراموشی سپرده شوند. در آغاز سده بیست، تصور علمی به یک معنی اسطوره به شمار می‌رفت و در زمانی برتری یافت که حقیقتش به اثبات رسیده بود.

اسطوره در واقع پاسخگوی نیاز اصلی ذهن انسان است. برای درک این حقیقت نباید موضوع تفکر بدوی را به طور غیرطبیعی مطرح کنیم و کافی است که تأثرات کودکی خود را به یاد آوریم. با این همه، حقایق علمی در زندگی خصوصی روزانه ما سهم اندکی دارند و هر آنچه را که کاملاً عقلانی می‌دانیم، کمتر با اعتقاد و تصور ما سنجیده می‌شود.

هر باوری که دانش خردگرا به ما القا نکند، باوری اسطوره‌ای است که سلاح تدافعی و خودبه‌خودی اندیشه انسان در برخورد با جهان درک‌ناشدنی و ستیزه‌جوست. جهان در نزد کودکی که از آغوش گرم و اطمینان‌بخش مادر جدا شده است، شکلی تهدیدآمیز به خود می‌گیرد؛ پرتو ماه و صفیر باد به گونه موجودات دیوآسا محسوس می‌شوند. انسان برای تصویر کردن این پدیده‌ها، آنها را نام‌گذاری می‌کند. مثلاً پدیده‌های طبیعی را فرشته یا پری می‌خواند. این کار در وهله نخست برای دلپذیر کردن آنهاست و با نزدیک کردن این پدیده‌ها به خویشتن، نفوذ خود را اعمال می‌کند. اسطوره حتی در این مرحله ابتدایی که خود به خود در ذهن کودکان انسان زاده می‌شود، اساساً دینی نیست. مثلاً

ارواح جنگل، نور و آب، ایزد به شمار نمی‌روند، بلکه شخصیت‌های تأثیرگذار فرضی‌اند که ما را بدان‌ها دسترسی نیست. گمان می‌کنیم که آنان با ما رابطه دارند و همین باعث می‌شود که به واسطه آیین، نماز و نیایش و اعمال جادویی در آنها نفوذ کنیم و بدین‌گونه است که نفوذ خویش را در جهان گسترش داده، مداومت بیشتری بدان می‌بخشیم. اسطوره به‌ندرت می‌تواند رؤیایی اتفاقی باشد. با این همه، اسطوره اساساً فرضیه‌ای کارکردی است و تلاشی است برای گریز از ضعفی که سرنوشت ما را رقم می‌زند.

این اسطوره‌ها که می‌توان آنها را اسطوره‌های نیایشی به شمار آورد، همه جا به چشم می‌خورند؛ به ویژه در شعائر دین رومیان می‌توان آنها را بازشناخت. از جمله، شخصیت ژوپیتر الیسوس^۱ (کسی که جاذب است) با نیایش آتش، که سالم از آسمان بر زمین فرود می‌آید، از دیرباز ارتباط دارد. پس، او ایزدی است که بی‌هیچ صدمه‌ای، خشم توفنده را از ابرهای توفان‌زا دور می‌کند. اسطوره در لحظه‌ای شکل می‌گیرد که انسان شخصیتی چون ژوپیتر را - که برآورنده خواست‌های یکی از مناسک است - در ذهن خویش تصور کند (تصوری که به راستی فرضیه‌ای علمی است). آنگاه داستان‌های فرعی و جزئیات مربوط به آن بر پایه این فرضیه نخستین، به هم می‌پیوندند و در نتیجه، داستان مناسکی زوال یافته روایت خواهد شد، عقوبت شهریاری که به برخی قوانین مقدس واقعی نهداد، سپس به خشم خداوند گرفتار شد و بر اثر برق آسمانی راه مرگ پویید.

اگر یک شخص رومی جهان را دقیقاً تابع تقسیمات قانون (شریعت) کند، می‌توان کل داوری درباره تندر را تصور کرد؛ نقش ژوپیتر شهریاری را طوری تصویر می‌کنند که در وسط مجلس ایستاده، به یاری ایزدان رایزن (مشاوران ایزدی) شور می‌کند و رای می‌زند که مثلاً کدامین مکان را بیش از همه با آتش آسمانی بسوزاند و بهترین راه انجام آن کدام است. این محصول اساطیری تخیل که زمانی به واسطه بسیاری از نوشته‌های مقدس به عنصری منسجم، آمیخته و تلفیقی مبدل شد، در مرحله‌ای دیگر ممکن است درست مانند فرضیه‌های علمی در بوتۀ آزمایش قرار گیرد. طبعاً برخی اندیشه‌ها تردیدآمیزند، اما برخی دیگر (که شمارشان بیشتر است) این‌گونه نیستند و می‌توان آنها را باور کرد؛

۱. Jupiter Elicius: خدای رومی که با زئوس، خدای خدایان در نزد یونانیان، یکی پنداشته شد. ژوپیتر خدای آسمان، روشنایی روز و خدای هوا، صاعقه و رعد و برق است. جایگاه وی تپه کاپیتول بود. الیسوس عنوان ژوپیتر، به معنای جذب کردن و به سوی خود کشیدن است، چون همو بود که رعد و برق آسمان را به سوی خود کشید و به جادوگران اجازه داد که آن را به سوی زمین کشند. م.